

درس ششم

قلب کو حکم را به چه کسی بدهم؟

پیام درس:

قلب جایگاه عشق و محبت است. پس باید نسبت به هم محبت داشته باشیم
کسانی که سرشار از خوبی و مهربانی باشند می توانند در قلب جا بگیرند.
انسان هایی که به دیگران آزار می رسانند و به دنبال پول هستند جایگاهی در قلب ندارند
دوست داشتن را تجربه کنیم و در قلب دیگران جای بگیریم.

قلب کوچکم را به چه کسی بدهم؟

من قلب کوچولویی دارم؛ خیلی کوچولو؛ خیلی خیلی کوچولو.
مادر بزرگم می‌گوید: «قلب آدم نباید خالی بماند. اگر خالی بماند، مثل یک گلدان خالی، زشت است و آدم را اذیت می‌کند».
برای همین هم، ندانی است دارم فکر می‌کنم این قلب کوچولو را به چه کسی باید بدهم؛ یعنی چه کسی را باید توی قلبم جا بدهم که از همه بهتر باشد؟ یعنی، راستش، چطور بگویم؟ دلم می‌خواهد تمام تمام این قلب کوچولوی کوچولو را، مثل یک خانه قشنگ کوچولو، به کسی بدهم که خیلی خیلی دوستش دارم... یا... نمی‌دانم... کسی که خیلی خوب است؛ کسی که واقعا حشاش است توی قلب خیلی کوچولو و خیلی تمیز من خانه داشته باشد.
خوب، راست می‌گویم دیگر، نه؟
پدرم می‌گوید: «قلب، همان خانه نیست که آدم‌ها بیایند، دو سه ساعت یا دو سه روز توی آن بمانند و بعد بروند. قلب، لانه گنجشک نیست که بهار ساخته شود و در پلیر، باد آن را با خودش برد...»
قلب، راستش، نمی‌دانم چیست اما این را می‌دانم که خطه‌های آدم‌های خیلی خیلی خوب...
... برای همیشه ...

واژه‌ها و نکات مهم متن

قلب کوچکم را به چه کسی بدهم: کنایه از اینکه چه کسی را دوست بدارم

تکرار: کوچولو / خیلی خیلی

تشبیه: قلب مانند گلدان زشت است / قلب: مشبه / گلدان: مشبه به / زشت: وجه شبه

قلب اگر خالی بماند انسان را اذیت می‌کند: تشخیص

اذیت: آزار دادن / واقعا: به درستی، به حق

قلب مهمان خانه نیست: تشبیه / قلب لانه گنجشک نیست: تشبیه

قلب مهمان خانه نیست / قلب لانه گنجشک نیست:

مفهوم: قلب همیشه پایدار است و جایگاه خیلی‌ها می‌باشد.

ترکیب وصفی: قلب کوچولو، قلب خالی، گلدان زشت، خانه قشنگ

تمام تمام : کامل / تکرار

فوری : سریع ، زود

مراعات نظیر : خواهر ، دایی ، برادر ، پدربزرگ

حسابی : کامل ، فراوان

تکرار : خدا جان خدا جان

ولو : پخش و پراکنده

رضایت : خشنودی ، راضی بودن

خوب... بعد از مدت ها که فکر کردم، تصمیم گرفتم قلم را به مادرم؛ تمام قلم را، تمام تماشا را به مادرم؛ و این کار را هم کردم...

انا ...

انا وقتی به قلم نگاه کردم، دیدم با اینکه مادر خوبم توی قلم جا گرفته، خیلی هم راحت است، باز هم نصف قلم خالی مانده ...

خوب معلوم است، من از ازل هم باید عظم می رسید و قلم را به هر دو نشان می دار به پدرم و به مادرم. پس، همین کار را کردم.

بعدش، می دانید چطور شد؟ بله، درست است. نگاه کردم و دیدم که باز هم، توی قلم مقداری جای خالی مانده ...

فورا تصمیم گرفتم آن گوشه خالی قلم را به چند نفر که خیلی دوستانه داشتم و این کار را هم کردم: برادر بزرگم، خواهر کوچکم، پدر بزرگم، یک دایی مهربان و یک عموی خوش اخلاق را هم توی قلم جا دادم ...

فکر کردم حالا دیگر توی قلم حسابی شلوغ شده ... این همه آدم، توی قلب به این کوچکی، مگر می شود؟

انا وقتی نگاه کردم خدا جان، خدا جان! می دانید چی دیدم؟

دیدم که همه این آدم ها، درست توی نصف قلم جا گرفته اند؛ درست نصف.

با اینکه خیلی راحت هم ولو شده بودند و می گفتند و می خندیدند، و هیچ گلایه ای هم از تنگی جا نداشتند ...

خوب... بعدش نوبت کی ها بود؟

بله، درست است. باقی قلم، یعنی آن نصفه خالی را، با خوشحالی و رضایت، دادم به همه

آدم های خوبی که توی محله ما زندگی می کنند، و همه قوم و خویش های خوبی که دارم و همه دوستانم،

معلم هایی که بچه ها را دوست دارند ...

و خودتان می دانید چی شد ...

(خدایا، چیزی به این کوچکی، چطور می تواند این قدر بزرگ باشد؟)

راستش، بین خودمان باشد، پدرم یک عمود دارد، این عموی پدرم خیلی خیلی خیلی پول دار است.

من وقتی دیدم همه آدم های خوب را دارم توی قلمم جا می دهم، سعی کردم این عموی پدرم را هم ببرم توی قلمم و یک گوشه بهش جا بدهم ... انا ... جا نگرفت ... هرچی کردم جا نگرفت ... دلم هم سوخت ... انا چه کار کنم؟ جا نگرفت دیگر. تقصیر من که نیست، حتما تقصیر خودش است. یعنی، راستش، هر وقت که خودش هم، بازحت و فشار جا می گرفت، صندوق بزرگ پول هایش بیرون می ماند و او، دوان دوان از قلمم می آید بیرون تا صندوقش را بردارد ... بلد ... تازه یواش یواش داشتم می فهمیدم که یک قلب کوچک کوچک، پتھر می تواند بزرگ باشد. بنابراین، یک شب که به یاد آن روزها و شب های خیلی سخت آن جنگ افتادم، یک دفعه فریاد زدم: «باقی قلمم را می بخشم به همه آتهایی که جنگیدند و دشمن را از خاک ما، از سرزمین ما، و از خانه ما انداختند بیرون ...».

خوب ... حالا دیگر قلمم مثل یک شهر بزرگ شده بود. مدرسه داشت، بیمارستان داشت، سربازخانه داشت، کوچه و محله و خیابان و مسجد داشت و باز هم، یک عالم جای خالی داشت. این طور شد که به خودم گفتم: «دیگر انتخاب کردن بس است».

قلب من، مال همه و همه آدم های خوب سراسر دنیا است؛ از این سر دنیا تا آن سر

تکرار : خیلی خیلی خیلی

تقصیر : سهل انگاری و کوتاهی

تشبیه : قلبم مانند یک شهر بزرگ شده بود

قلب : مشبه / شهر : مشبه به

یک عالم : مقدار زیاد ، بسیار

سراسر : همه ، تمام

کثیف : آلوده

عجیب : شگفت انگیز / شگفت آور

زور گفتن : ظلم و ستم کردن

گله : شکایت

عجیب است واقعا معلوم نیست این قلب است دریا

: شگفت انگیز است به درستی که قلب مانند

دریایی بیکران است که همه را در خود جای می

دهد و هیچ وقت پر نمی شود

دست از چیزی برداشتن : کنایه از ترک کردن

خودتان که می بینید. حالا، فقط یک جای خیلی خیلی کوچک در یک گوشه قلمم باقی می دانید آنجا را برای چه کسانی باقی گذاشتم؟ بلد، درست است، برای همه آدم های بد، به شرطی که خودشان را درست کنند و دست از بد بودن و بدی کردن بردارند؛ بچه ها را ادیت نکنند، دریاها را کثیف نکنند، جانورها را نکشند، و به کسی زور نگویند ...

آدم های بد هم اگر خوب بشوند، خوب حق دارند یک خانه کوچک توی قلب من داشته باشند ... نه؟

تازه اگر آدم های بد هم خوب بشوند و ببینند توی قلب من، من فکر می کنم باز هم کمی جا باقی بماند ... شاید برای جنگل ها، پرند ها، کوه ها، ماهی ها، آهو ها، فیل ها ... و خیلی چیزهای دیگر ...

عجیب است واقعا معلوم نیست این قلب است یا دریا! قلب به این کوچکی آخر چطور هیچ وقت پر نمی شود؟ ها؟

خوب این به من مربوط نیست.

شاید وقتی بزرگ بشوم، بفهمم که چرا این طور است انا حالا، تا وقتی توی قلمم جا هست،

باید آنجا را بخشم به آدم های خوب و مهربان ...

قلب برای همین است دیگر؛ مگر نه؟

مفعول : کسی یا چیزی که کار بر آن واقع می شود .

نشانه مفعول «را» می باشد . کلمه ای که مفهوم جمله و فعل را تمام می کند .

راه های تشخیص مفعول :

به کمک « چه چیزی را » « چه کسی را » از فعل جمله سوال می پرسیم . آن چه در جواب می آید مفعول است .

گربه شیشه را شکست .

چه چیز را شکست ؟ شیشه

نکته : گاهی اوقات «را» که نشانه مفعول است از جمله حذف می شود .

گلستان کند آتشی بر خلیل « چه چیز را گلستان می کند ؟ » آتش را

جهان جمله فروغ روی حق دان . « چه چیزی را فروغ حق بدانیم » جهان را

نکته : « را » همیشه نشانه ای مفعول نیست .

« را » نشانه حرف اضافه : لقمان را گفتند : « به »

مصلحت را سخنی چند بگفتم : « برای »

«**را**» **فک اضافه** : رایی که بین مضاف و مضاف الیه جابه جا می شود .

فلک را سقف بشکافیم «سقف فلک»

بوسهل را صفرا بجنبید «صفرای بوسهل بجنبید»

ز کژگویی سخن را قدر کم گشت «قدر سخن»

چون تو را نوح است کشتیبان ز توفان غم مخور «تا نوح کشتیبان توست»



اپلیکیشن درسی همیار

برنامه رایگان درسی همیار



تمام پایه ها

جواب کتاب ، تدریس و نمونه سوال



همیشه رایگان

برنامه همیار کاملا رایگان میباشد